

ویرانشهری که ما داریم!

1. از نظر شما، آرمانشهر برای مردم عادی چه تعریفی دارد و چگونه مفهومی است؟ این آرمانشهر قرار است برای مردم عادی، چه چیزهایی را به ارمغان بیاورد؟

ویرانشهری که ما داریم!

ناصر فکوهی

استاد انسان شناسی دانشگاه تهران

1. از نظر شما، آرمانشهر برای مردم عادی چه تعریفی دارد و چگونه مفهومی است؟ این آرمانشهر قرار است برای مردم عادی، چه چیزهایی را به ارمغان بیاورد؟

باید دید منظور شما از «مردم عادی» در این پرسش چیست. واقعیت آن است که مفهومی همچون «آرمانشهر» یا اتوپیا، هرگز موضوعی نبوده که مردم عادی یعنی افرادی که جزو گروه روشنفکران و نخبگان فکری جامعه قرار نمی گیرند درباره اش اظهارنظر مستقیم کنند. برای اکثر مردم عادی آنچه اهمیت داشته و دارد؛ این را بر اساس نظام های مختلف بازنمایی نظیر کتاب، شعر، روایت های اسطوره ای و غیره می توان به سادگی مشاهده کرد - داشتن میزانی از رفاه و آسایش مادی و البته معنوی بوده و هست. هنوز هم وقتی مردم ما به ساختارهای «خوشبختی» یا «گذشته طلایی» و «ازدست رفته» فکر می کنند، می توانیم درک کنیم که در اذهان و باورهای رایج و عمومی، اولاً این مفاهیم هرچند هم که نام هایی بزرگ مثل «دنیا» و «سرزمین» و غیره به آن ها داده شود، اما در واقعیت در قالب های کوچک و نزدیک جغرافیایی همچون «محلّه» و «شهر» درک می شوند، و نه حوزه های بزرگ و دوردست معنایی.

در جهان باستان و تا دوره ایمتأخر که عمر آن از دویست سال پیش فراتر نمی رود، اغلب مردم تنها شناختی محلی و بسیار محدود در سطح روستای خود از «جهان» داشته اند. بنابراین برای آن ها خوشبختی و «جهان آرمانی» (نه با این نام پرطمطراق بلکه بانام هایی چون «زندگی») معانی بسیار روشن و محسوس داشته است؛ مثل : امنیت، داشتن آذوقه و معیشت، نداشتن هراس و رنج نبردن از قحطی و خشک سالی، سلامت بدنی، دوری از بلا و حوادث و وقایع نامطلوبی که به آن ها ضربه روحی یا مادی می زده اند و از این قبیل.

ورود متولیان امور اعتقادی و فیلسوفان از دوران باستان و سپس روشنفکران و دانشگاهیان از دوره هایمتأخر به ویژه پس از انقلاب صنعتی و در قالب دولت های ملی، به موضوع «تعیین» حدود و کمی و کیفی و معنای ظاهری و باطنی خوشبختی، همیشه خارج از حوزه مردم عادی، انجام شده و در آن نگاه و رویکردی از بالا به پایین وجود داشته است. ما چه ادیان باستانی و چه سپس متولیان ادیان مونوتئیستی، چه در اندیشه های فیلسوفانی چون افلاطون و ارسطو و سپس فیلسوفان و اندیشمندان اسلامی و یهودی و رنسانس و روشنگری و انسان گرایی(اومانیزم)، چه در اندیشه انقلابیون قرن نوزده، چه پیش و پس از آن ها، در اندیشه آرمانشهرگرایانانسان گرا و سپس آرمانشهرگرایان مارکسیست و سرانجام چه تا امروز در رویکردها و اندیشه های دانشگاهی و علمی، همیشه با نوعی نگاه از بالا به پایین، کمابیش ایدئولوژیک، سلطه گرا و تعین کننده سروکار داشته و داریم. و همین امر است که اتوپیا و آرمانشهر را به این شکل باورنکردنی پدیده ای دقیقاً معکوس با آن یعنی ویرانشهر یا دیستوپیا، پیوند داده است. به این معنی که اغلب پروژه های آرمانشهر از قدیمی ترین آن ها تا جدیدترینشان، اغلب، نتیجه ای جز به وجود آوردن ویرانشهرها و پهنه هایی دوزخی و غیرقابل زندگی به همراه نداشته اند. به نظر من این وسواس و این فکر که می توان از بالا برای مردم تعیین تکلیف کرد و مشخص کرد که خوشبختی و بدبختی دقیقاً چیست و برای همه یک فرمول معجزه آسا، پیشنهاد داد، به خودی خود امری منفی و بسیار خطرناک است. زیرا همان گونه که مردم بسیار باهم متفاوت اند، خواسته ها و نگاه و رویکردشان به زندگی نیز متفاوت است و این تفکر که می توان بر اساس یک مخرج مشترک مفروض و اغلب ایدئولوژیک و دستکاری کننده، «خوشبختی را ابداع» کرد، یکی از خطرناک ترین اسطوره هایی بوده که انسان ها ساخته اند و تنها از قرن نوزده تا امروز با چند صد میلیون کشته و میلیون ها انسان آواره و رنج کشیده و فشار بر طبیعت و تخریب محیط زیست پاسخش را گرفته است.

2. برای این که تهران از منظرهای مذهبی (تسهیل شرایط زیستن برای اقلیت های مذهبی) و فرهنگی (و برای افراد با تبارهای مختلف) آرمانشهر باشد، به چه شرایط و فاکتورهایی نیاز داریم؟

اگر ما اصل بالا را پذیرفتیم یعنی به این نتیجه رسیدیم که دخالت نخبگان در امور اجتماعی و سرنوشت جوامع، نباید از بالا به پایین و با تحکم و زورگویی همراه باشد، آنگاه می توانیم قدم دوم را برداریم. اینکه این نخبگان می توانند قدرت بالقوه خود، مثلاً هوشمندی خود را در اختیار مردم بگذارند و با رویکردی از پایین به بالا تلاش کنند وضعیت زندگی مردم را بهتر کنند. این کار لزوماً باید به صورت مشارکتی و با اصل قرار دادن مردم انجام بگیرد وگرنه نه موفق خواهد بود و نه حتی اگر موفق باشد پایدار خواهد بود. اینکه تهران را به یک آرمانشهر تبدیل کنیم یا آن را چیزی نزدیک به آن بدانیم بیشتر یک شوخی دردناک است و به نظرم سخت گفتن از یک ویرانشهر مدرن گویاتر باشد. این که این شرایطی قطعی و غیرقابل تغییر است، من به آن باور ندارم و معتقدم اگر اراده کافی از طرف مسئولان و مردم و کنشگران و نخبگان وجود داشته باشد ولو در درازمدت همیشه می توانه طرف بهتر شدن شرایط حرکت کرد اما بدون نگاهی انتقادی و نقد سخت شرایط موجود تصحیح آن ها هرگز ممکن نیست.

3. آیا امکان تبدیل شهری مثل تهران به یک آرمانشهر وجود دارد؟

در شهری مثل تهران ما ابتدا باید به معیارهای یک شهر خوب و به ویژه یک کلانشهر خوب برسیم. این معیارها را نیز می‌توانیم تا حدی هم در پیشینه شهری خودمان بیابیم و هم به خصوص از تجربیات مشابهی در کشورهای دیگر اخذ کنیم. به برخی از این معیارها اشاره می‌کنم. و سپس می‌توانیم درباره امکان پذیری این شرایط در شهری مثل تهران فکر کرد.

شهری آرمانی بیش و پیش از هر چیز باید شهری کوچک باشد. کوچک بودن یک شهر، امکان نزدیکی را میان شهروندان با یکدیگر و با مسئولان و امکان برنامه ریزی و ایجاد انسجام را در شهر افزایش می‌دهد. اما کوچک بودن به معنای آن نیست که لزوماً از شهر حداقلی صحبت کنیم. امروز اغلب متخصصان، شهر آرمانی را در قالب جمعیتی با صد تا سیصد هزار نفر تعریف می‌کنند که البته ممکن است جمعیت روز آن (یعنی غیر ساکن در آن) بسیار بیشتر باشد. زیرا در چنین شهری هم امکان تجمع امکانات رفاهی و زیستن در شرایط آسایش با هزینه ای قابل مدیریت وجود دارد و هم از تراکم بیش از حد جمعیت که مشکلات بی شماری را به وجود می‌آورد، پرهیز کرد. روشن است که برای تهران نمی‌توان از شهر متوسط سخن گفت. تهران در حال حاضر نمونه کاملی از یک کلانشهر و حتی یک جهان شهر است اما با موقعیتی بحرانی. وقتی بیش از 12 تا 13 میلیون نفر در یک پهنه ای با انواع خطرات طبیعی اجتماعی گرد هم بیاوریم، نباید انتظار داشته باشیم که بتوان صرفاً با برنامه های مدیریتی در معنای متعارف این واژه، مسائل را حل کرد. اما می‌توان آن‌ها را کنترل کرد. اصولاً جمعیت های چنین بزرگ امروز بیشتر گویای توسعه نیافتگی است تا توسعه یافتگی. شهرهای پرجمعیت از این دست در قرن نوزدهم و ابتدای قرن بیستم شاخصی از جهان صنعتی و توسعه یافته بودند و امروز نشانه ای از بی نظمی و اغتشاش و درهم ریختگی شهری جهان سومی.

اما در مورد تهران و کلان شهرهای دیگر جهان ما در موقعیتی بن بست قرار نداریم. بدین معنا که هرچند باید به روش های مختلف از بزرگ شدن بیشتر این شهرها جلوگیری کرد و شرایط را برای مهاجرت معکوس از آن هابه سوی شهرهای دیگر فراهم کرد، خود شهر را باسیاستی محله محور مدیریت و سازمان داد. بدین معنا که شهر را به واحدهایی فرهنگی، جغرافیایی و سیاسی و انسانی تقسیم که نزدیک ترین مفهوم شهری که می‌توان برای آن به کاربرد مفهوم قدیمی «محله» است. البته محله مدرن شهری با محله قدیمی بسیار متفاوت است. اما شباهت هایی نیز به آن دارد. شهرداری تهران البته سال هاست این مفهوم را پذیرفته و بیش از سیصد محله شهری در تهران تعریف کرده است که با مفهوم تقسیم بندی سیاسی مناطق شهر متفاوت هستند. اما عملاً سیاست هایگسترده ای برای عمق بخشیدن به این مفهوم ازجمله ایجاد بافت های زنده و نزدیک کردن نیازها و امکانات شهری اتفاق نیفتاده است که باید به آن جهت رفت. افزون بر این محله های شهری باید دارای هویت و امکان ایجاد حافظه و حس تعلق شهری باشند. برای این کار باید به صورت وسیعی از مفهوم «مکان های خاطره» استفاده کرد. بدین معنا که زیبایی شناسی و نمادشناسی و هنر را به کار گرفت که بتوانند یک محله را از محله های دیگر شهری متمایز کرده و به آن رنگ و بویی و زیبایی خاص خودش بدهند. طراحان شهری و معماران و انسان شناسان و شهر سازان باید در قالب فعالیت هایی بین رشته ای می‌توانند به این هدف برسند. البته تنها در شرایطی که بتوانند ابتدا خود را از آسیب های فساد شهری که خود حاصل کالایی شدن زمین شهری و خریدوفروش های سوداگرانه زمین و تراکم در شهر است، نجات دهند. تغییر کاربری های شهری و عدم رعایت طرح های تفصیلی و حریم ها در شهری همچون تهران سال هاست در حال ضربه زدن به آن است. برای جلوگیری از این امر ما نیاز به اراده ای سیاسی و قدرتمند و همچنین روشنگری و هوشمندی مسئولان و شهروندان داریم که بسیار آسیب زده اند و نیاز به کار بسیاری در جهت بازسازی آن‌ها وجود دارد.

نکته دیگر در شهرهای مدرن، و به ویژه در کلان شهرها برای بالا بردن درجه آسایش و امکان ایجاد فضاهای خاطره و بالا بردن تعلق هویتی، گسترش شهر پیاده در برابر سیاست موتوریزه کردن شهر است. وقتی شهر به خیابان هایماشین رو، به اتوبان ها، و میدان هایی که از فرط وجود خودروهای بی شمار و حرکت آن‌ها، فرصتی برای نفس کشیدن به شهروندان نمی‌دهند و آلودگی های صوتی و تصویری و هوا هستند، تقلیل می‌یابد، نباید انتظار داشت که شهروندان به آن چندان دلبند باشند. در حقیقت درست برعکس، هرکسی با هر امکانی دارد تلاش می‌کند فرصتی بیابد که بتواند از این فضا گریخته و به دامن طبیعت و یا حتی به شهرهای کوچک و متوسط پناه ببرد. این در حالی است که اگر مدیریتی مناسب در یک شهر وجود داشته باشد، جذابیت های شهری به خصوص در یک کلانشهر نه تنها سبب گریز شهروندان آن نخواهد شد، بلکه ممکن است صدها هزار گردشگر را به آن شهر جلب کند. نگاه کنیم به شهرهایی چون لندن، پاریس، برلین، رم و غیره. شهر و به ویژه کلانشهر را با یک سیاست خودرژدایی و ایجاد پهنه های گسترده پیاده شاید بتوان آن‌ها را تا حدی به فضاهایی لذت بخش تبدیل کرد که افراد به کشف آن بروند و از نقطه ای به نقطه ای دیگر حرکت کنند و جذابیت های تازه و تجربه های جدیدی را به دست بیاورند. برای این کار، یک شهر آرمانی باید نه فقط امکانات فیزیکی «حرکت آسوده شهری»، یعنی یک طراحی درست خیابان و شریان های شهری را داشته باشد، بلکه باید به منظر شهری ازجمله در طراحی کلان و خرد معماری درونی و برونی توجه داشته باشد؛ فضاهای خصوصی و عمومی باید دارای منطقی قابل دفاع باشند. شهر باید بتواند امکان حرکت آسوده را برای همه افراد سالم و اکثریت هر چه بزرگ تری از افراد ناتوان (با ناتوانی هایحرکتی یا حسی) فراهم کند. در این شرایط است که لایه دوم و عمیق تر برای زیباسازی شهری آغاز می‌شود یعنی می‌توان نقاط جذابی در شهر ایجاد یا نقاط قدیمی را بازسازی کرد (موزه ها، بناها، مکان های خاطره) که کنشگران بتوانند در میان آن‌ها به چرخش درآمده و شهر را همچون پهنه ایشگفت انگیز کشف و از آن لذت ببرند.

در یک کلام شهر و قابلیت های آن را از نظر توسعه پایدار باید در سطح فرهنگ عمومی و در پایین ترین رده یعنی در میزان قابلیت استفاده از آن برای ناتوان ترینانقلیت ها سنجید و نه در جذابیت هایش برای گروه های فرادست اجتماعی.

4. آیا رسانه های مختلف و شبکه های اجتماعی، نقشی در تغییر مفهوم آرمانشهر در نگاه مردم و حکومت داشته اند؟ این تغییر به سمت ابتذال بوده است یا خیر؟

صد در صد چنین است. هم رسانه های کلاسیک (رادیو و تلویزیون) و هم رسانه های جدید مثل شبکه های اجتماعی، هم نمونه های دولتی و هم نمونه های دولتی یا نیمه دولتی و چه شبکه ها و رسانه های موافق و چه مخالف، در اکثریت موارد در زبان فارسی، دچار همان مشکلاتی هستند که در کل جامعه می‌بینیم. یعنی گسترش هولناک و نگران کننده لومپنیسم و پوپولیسم، نبود اطلاع و ناآگاهی یا دخالت های عامدانه برای تخریب اذهان استفاده کنندگان و تأثیر گذاشتن منفی بر ذهن آن‌ها. این البته بدان معنا نیست که خواسته باشیم این وسایل را محکوم کنیم، زیرا همچون هر وسیله ای، آن‌ها، ابزارهایی هستند که می‌توانند مورد بهره برداری منفی یا مثبت قرار بگیرند. این سخن به آن معنا هم نیست که ما هیچ رسانه و شبکه مفیدی نداریم. اتفاقاً رسانه های مدرنی مثل وبگاه های اینترنتی، کانال های تلگرامی و اینستاگرامی، در بسیاری از موارد مطالب جالب توجه و ایده های بسیار مفید و بالارزشی را ارائه می‌دهند. امروز بسیاری از جوانان ما در گروه های مختلف در این رسانه ها متمرکز شده به کار فرهنگی مشغول اند و این بسیار مثبت است. اما متأسفانه سهم این گروه ها به نسبت کل فضا اندک است.

آنچه بیشتر بر کل فضا رسانه ای دیده می‌شود یک انفجار گسترده تازه به دوران رسیدگی و عوام پرستی و عقب ماندگی فرهنگی است که به روشنی اذهان مردم را به سوی طرز تلقی های نادرست و سوق یافتن به سوی توهم و فاصله گرفتن هرچه بیشتر از جهان واقعی می‌کشاند. ضعف عمومی مردم ما در یادگیری زبان های بین المللی و اصولاً ضعف

سواد رسانه ای در آن ها سبب شده است که نتوانند از ابزارهای لازم برای شناخت جهان مدرن برخوردار باشند و در نتیجه هدف بسیار سهل الوصولی برای همه کسانی باشند که قصد دارند آن ها را دست کاری کنند. هم از این رو تصویری که بسیاری از افراد از یک جامعه آرمانی، از یک شهر آرمانی، از خوشبختی و معنا دادن به زندگی خود می فهمند چیزی است در سطح سریال های ترکیه ای که شب ها تماشا می کنند، و یا زبان لومپنی که به دشمنانشان روی فیس بوک به آن دشنام می دهند، یا زبان نوکرمآبانه ای که با آن از مرادهايشان به مثابه مرید تمجید می کنند. چنین افرادی بی شک نمی توانند تصور و قابلیت نه فقط مفهوم سازی برای شهری آرمانی داشته باشند، بلکه اصولاً از درک موقعیتی که به چنین شهری نزدیک باشد، نیز عاجزند و خود از موانع اصلی برای رسیدن به آن به شمار می روند.

5. با توجه به شرایط کنونی تهران و محدودیت هایی که برای اغلب افراد، از جمله زنان، کودکان، افراد با نیازهای ویژه (معلولیت)، اقلیت های مذهبی و ... وجود دارد، چه نهادها و عواملی مقصر بوده اند؟

به این موضوع در سؤالات پیشین اشاره کردم. شهر تهران در حال حاضر حتی برای استفاده افراد سالم و جوان نیز کاملاً مناسب نیست و مشکلات بسیار زیادی در طراحی، در آمایش زمین و تقسیم بندی های کاربری دارد. فضاهای موجود یا کافی نیستند و یا استفاده درستی از آن هانمی شود. زمانی در شهر تهران حتی چند سالن تجمع مناسب هم نداشتیم اما امروز صدها سالن تجمع بزرگ و کوچک داری اما به دلیل نبود امکان برای تجمع اغلب این فضا بلااستفاده هستند و یا صرفاً برای مصارفی غیرفرهنگی به نام فرهنگ به کار می روند.

حال اگر به گروه های آسیب زده ای که شما اشاره کردید بپردازیم که وضعیت فاجعه بار است. تقریباً هیچ نظام شهری برای استفاده مناسب این گروه ها در شهر دیده نمی شود و اگر هم باشد شکل نقطه ای داشته و ابتکار این یا آن مدیر بوده و گاه حتی پس از کنار رفتن آن مدیر درست حفظ نمی شود. افزون بر این گروه های بزرگی چون زنان و کودکان اصولاً در شهر تهران جایگاهی ندارند و گویی این گروه ها باید در خانه بمانند یا در مدرسه اسیر باشند و پایشان اصلاً به شهر باز نشود و یا دائماً تحت مراقبت باشند زیرا خطرات زیادی آن ها را تهدید می کند. باید بدانیم که این وضعیت اداره شهری چندمیلیونی نیست و اینکه حرکات شهری ادامه می یابد لزوماً نشانه وضعیت مناسب نیست بلکه می تواند گویای تخریبی آرام و حرکت ملایم شهر به سوی نابودی کامل و تنش های شدید و یا انفعال های سخت باشد.

در آنچه مربوط به یافتن مقصر به آن اشاره کردیم باید گفت همه به درجه های مختلف مقصر هستند اما هر چه درجه مسئولیت افراد در شهر بیشتر باشد، هر چه در مقام بالاتری قرار داشته باشند و هر چه دارای سرمایه های اجتماعی و اقتصادی بیشتری بوده و نخگی بیشتری در آن ها بیشتر باشد، مسئولیت بیشتری داشته و به روشنی می توان تأثیر آن ها را در به وجود این ویرانشهر بیشتر دانست. و البته این مردم عادی را در زندگی روزمره شان از جمله در بی قانونی ها و عدم مد نیت از مسئولیت معاف نمی کند اما نباید این گروه های مختلف را در یک سطح دید.

مروارید

4 اسفند 1397